

دموکراسی اقتصادی یا کنترل کارگری؟!

مقدمه

«دموکراسی اقتصادی»، Economic Democracy، یکی از بحث‌برانگیزترین مفاهیم عصر حاضر است. ریشه‌ی تاریخی این ایده به قرن هجدهم، به سوسیالیست‌های تخیلی (Utopian Socialism) می‌رسد. سیمون دو سیسموندی (۱۷۷۳-۱۸۴۲) یکی از نخستین کسانی بود، که در اعتراض به اقتصاد رقابتی و در دفاع از اقتصاد غیرمتمرکز و تعاونی قلم زد. (۱) این ایده بعدتر توسط رهبران سوسیالیسم صنفی (Guild socialism) پرورده و تکامل داده شد. اینان خواهان آن بودند، که صنایع دولتی شود و اداره‌ی آن‌ها به کارگران اصناف مربوطه واگذار گردد. (۲) «دموکراسی صنعتی»، «اقتصاد تعاونی»، «اقتصاد مشارکتی»، «پارکون» (۳) و «سوسیالیسم بازار» اسامی دیگری هستند که در جریان تکامل این ایده، بر آن اطلاق شده‌اند. «دموکراسی اقتصادی» بر سه رکن اصلی استوار است:

- ۱- کلیه‌ی کارگران (کارکنان) در مالکیت کارخانه (شرکت، انستیتو و...) شریک هستند؛ به عبارتی همه‌ی کارکنان، صاحبان و همه‌ی صاحبان، کارکنان واحد اقتصادی هستند؛
- ۲- کارکنان (شرکا)، در شرایط آزاد و به طور جمعی تصمیمات مربوط به انتخاب مسئولین، مدیران و امورات دیگر را - بر اساس اصل یک رای‌دهنده، یک رای- اتخاذ می‌کنند؛
- ۳- کارکنان به طور مساوی در سود و ضرر واحد اقتصادی شریکند. (۴)

در سال‌های اخیر، الیت دانش‌گاهی، تئوری‌پردازان و فعالین آنارکوسندیکالیست و سوسیال دموکرات، ایده‌ی دموکراسی اقتصادی را معادل «کنترل کارگری» نیز به

کار برده‌اند. (۵) بعید به نظر می‌رسد، که این کار ناشی از بی‌دقتی، کم‌دقتی و یا خطای ترمینولوژیک باشد. گمان می‌رود که این اقدام، تلاشی آگاهانه برای مصادره‌ی مفهوم «کنترل کارگری» و تهی کردن آن از محتوای اصلی‌اش است. به منظور افشا و نقد این پروژه، گزارشی از یک مستند تصویری - که در هم‌کاری با متخصصان و تئوری‌پردازان دموکراسی اقتصادی تهیه شده- را خواهید خواند. در جریان تماشای ویدئوی این مستند و خواندن گزارش حاضر، با نقطه نظرات افراد صاحب‌نام و صاحب‌نظری مثل نوام چامسکی و دیوید شویکارت و دیگران آشنا خواهید شد. (۶) در ادامه، نقد و نظراتی را خواهید خواند که به تعریف جایگاه دموکراسی اقتصادی در مبارزات انقلابی کارگران سوسیالیست اختصاص دارد. در مطلب جداگانه‌ای - که به دنبال خواهد آمد-، تلاش شده مفهوم «کنترل کارگری»، در ادبیات سوسیالیسم انقلابی، معرفی و بررسی شود.

توضیح این‌که، به منظور تبدیل این مستند تصویری به یک گزارش نوشتاری، ضروری دیدیم تا بعضی از قسمت‌ها را پس و پیش و حتا حذف یا کوتاه کنیم. به این معنی، از تکنیک «ترجمه‌ی آزاد» بهره گرفته‌ایم، ولی تلاش فراوان به عمل آمده، تا امانت در انتقال مفاهیم و مضامین رعایت شود. (۷)

مروری بر مستند تصویری «آیا فودمان می‌توانیم انبام‌اش دهیم؟» (۸)

بخش نخست این مستند با مصاحبه‌ی نوام چامسکی، زبان‌شناس و اکتیویست دانش‌گاه ماساچوست، و تعریف او از «دموکراسی اقتصادی» آغاز می‌شود:

«دموکراسی اقتصادی به این معنی است، که کارکنان یک انستیتوی اقتصادی (مثل

کارخانه، فروشگاه یا دانش‌گاه و غیره)، قدرت تصمیم‌گیری را میان خود تقسیم کنند. دموکراسی اقتصادی بذریک جامعه‌ی عادلانه‌تر است، که می‌تواند در دل ساختار غالب رشد کند؛ و در صورت گسترش‌یابی، نقش تعیین‌کننده‌ای در اداره‌ی جامعه ایفا نماید؛ و شاید هم در سراسر جامعه مستقر شود... این ایده، قدیمی است؛ مثلاً جان استوارت میل (که یک لیبرال کلاسیک بود) تردید نداشت، که محل و پروسه‌ی کار باید توسط کارکنانش هدایت و اداره شود. حتا آدام اسمیت و دیوید هیوم هم اگرچه مستقیماً از کنترل کارکنان حرف نزدند، اما از آن‌جا که فی‌المثل آدام اسمیت باور داشت مهم‌ترین ویژگی طبیعت انسان، هم‌دردی است، نتیجه گرفتند جامعه باید آن‌گونه سازمان داده شود، که بیش‌ترین حمایت ممکن برای رشد ظرفیت‌های فردی را امکان‌پذیر سازد. یعنی جامعه باید بتواند فرصت‌هایی را در اختیار آحادش بگذارد، که بتوانند زندگانی خلاق و رضایت‌بخشی داشته باشند. حال اگر بخواهیم این سؤال را مطرح کنیم که چگونه باید چنین جامعه‌ای را ساخت، به همان جوابی می‌رسیم که جان استوارت میل داد: از طریق دموکراسی اقتصادی.»

بعد این سؤال طرح می‌شود، که چرا در کشورهای دموکراتیک، دموکراسی تنها به حوزه‌ی سیاسی محدود مانده و به حوزه‌ی اقتصادی راه نیافته است؟ چرا نظر، اراده و انتخاب کارکنان انستیتوها، کارخانه‌ها، شرکت‌ها و غیره، در عرصه‌ی اقتصادی و در محل کار مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟

در چند مصاحبه‌ی کوتاه با عابرین، می‌شنویم که هر فعالیت اقتصادی باید یک رئیس یا مدیر داشته باشد. اگر همه بخواهند در تصمیم‌گیری مشارکت کنند، کارها بسیار کند پیش خواهد رفت. یک شرکت در رقابت زنده است؛ اگر



تصمیمات سریع گرفته نشوند، همه چیز خیلی زود به هم خواهد ریخت. همان طور که یک کشور به دولت نیاز دارد، یک شرکت یا انستیتو هم به یک مدیر یا کادر رهبری نیازمند است.

اولا پترسون (Ola Pettersson) رئیس امور مالی سازمان سراسری کارگران سوئد «ال.او» (LO) (۹) در جواب می‌گوید: «تا حال با چنین سوئالی مواجه نشده‌ام.»

بو روتستن (Bo Rothstein)، پروفیسور علوم سیاسی در دانش گاه گوتنبرگ سوئد، می‌گوید: «ما با شرایط دشواری روبرو هستیم؛ شرایطی که در آن سازمان‌های بسیار پیچیده، مثل دولت و شهرداری‌ها، باید به صورت دموکراتیک اداره شوند؛ حتی در کشورهایی که بخش اعظم شهروندان قادر به خواندن و نوشتن نیستند. اما سوال این جاست، که آیا چنین چیزی ممکن است؟ تقریباً فکر کردن به این سوال ممنوع است!»

او ضمن تشریح تفاوت اقتصاد بازار و کاپیتالیسم، خاطر نشان می‌کند که در اقتصاد بازار که بسیار قدیمی‌تر از انکشاف کاپیتالیسم است، خریدار و فروشنده، در جایی به نام بازار با هم روبرو می‌شدند و کالا و خدمات شان را با هم معامله می‌کردند. فروشنندگان با هم رقابت می‌کردند تا کالا یا خدماتی را «عرضه» کنند که منطبق‌تر با «تقاضای» خریداران و متناسب‌تر با بنیه‌ی اقتصادی‌شان باشد؛ یعنی اصالت با خریدار بود، اما در اقتصاد کاپیتالیستی چنین نیست. در این جا، اصالت با مالک سرمایه است که حق تصمیم‌گیری بر تولید و برخورداری از سود را دارد. او ادامه می‌دهد: «فرض مسلم این است، که تسلط بر تولید با مالکیت بر سرمایه رابطه‌ی مستقیم دارد، اما چنین نیست؛ چون که دوره‌ی برده‌داری سپری شده است. در اقتصاد کاپیتالیستی، سرمایه نیروی کار را اجاره می‌کند؛ مالک‌اش نیست. پس قدرت تصمیم‌گیری صاحب سرمایه بر کارکنان و بر تولید، نتیجه‌ی مستقیم مالکیت‌اش بر سرمایه نمی‌تواند باشد. ضمناً در نظام اقتصادی کاپیتالیستی هیچ مانع و محدودیتی برای معکوس کردن این رابطه وجود ندارد. یعنی اگر تا به حال کاپیتالیست، نیروی کار کارگر را به قدرت سرمایه‌اش اجاره می‌کرد، اینک نیروی کار می‌تواند سرمایه را اجاره کند! یعنی کارکنان یک واحد اقتصادی می‌توانند با گرفتن وام یا قرض، خودشان تولید را سازمان دهند و کنترل نمایند. بنابراین، می‌بینیم که

هم‌چپ‌ها و هم‌راست‌ها بر خطا بوده‌اند! یعنی - بر خلاف نظر راست‌ها - سلطه‌ی کاپیتالیست‌ها بر تولید، ربطی به مالکیت ندارد؛ و بر خلاف نظر چپ‌ها، قطع سلطه‌ی کاپیتالیست‌ها بر تولید، مستلزم استقرار مالکیت اجتماعی (سوسیالیستی) و برچیدن مالکیت بورژوازی نیست. می‌شود یک اقتصاد دموکراتیک داشت، که توسط کارکنان اداره می‌شود، بی آن که ضرورتی برای ملی کردن یا اجتماعی کردن مالکیت وجود داشته باشد.» گوستاو آرنیوس (Gustaf Arrhenius)، استاد فلسفه‌ی دانش گاه استکهلم، می‌گوید: «در باور قدیمی، این دموکراسی سیاسی بود، که حوزه‌ی اقتصادی را اداره می‌کرد. یعنی این دولت، استان‌داری و شهرداری بود، که فعالیت‌های اقتصادی انستیتوها و شرکت‌ها را هدایت می‌نمود و حتا روسا و مدیرانش را برمی‌گزید؛ حتا تعیین می‌کرد در چه حوزه‌هایی سرمایه‌گذاری کنند. در باور کنونی، دموکراسی سیاسی باید به حوزه‌ی اقتصادی نیز تعمیم یابد. کسانی که در یک شرکت کار می‌کنند، باید راجع به سرمایه‌گذاری و چندوچون فعالیت اقتصادی، به شکل دموکراتیک، مشارکت و تصمیم‌گیری کنند. آن‌ها باید خودشان مدیرعامل انتخاب کنند، دست‌مزدها را تعیین نمایند، حوزه‌های سرمایه‌گذاری را معین سازند و نیروی کار جدید استخدام کنند.»

جاسیکا گوردن-نمبارد (Jessica Gurdon-Nembhard)، پژوهش‌گر تعاونی‌های کار، می‌گوید: «یکی از جاذبه‌های مهم تعاونی‌های کار، تأثیرات مثبت اجتماعی آن‌هاست، که از آن به مثابه "سرمایه‌ی اجتماعی" یاد می‌شود. می‌دانیم که تعاون و هم‌کاری، به رشد سرمایه‌ی اجتماعی کمک می‌کند و افزایش سرمایه‌ی اجتماعی به توسعه‌ی تعاون و هم‌کاری می‌انجامد. این که افراد باید هم به عنوان زیردست و هم بالادست، هم مدیر و هم کارگر، وظایفی را به عهده بگیرند، به ارتقای توانایی کار گروهی‌شان کمک می‌رساند. به علاوه، این تعاونی‌ها به خاطر ساختارشان که بر دخالت، مشارکت و نظارت استوار است، توان دخالت‌گری افراد جامعه را در مسایل اجتماعی ارتقا می‌دهند... از نقطه نظر محیط زیست هم تعاونی‌ها بر شرکت‌های معمولی ارجحیت دارند. این‌ها پیش‌تر به سلامتی و آلودگی‌زدایی از طبیعت فکر می‌کنند. به ویژه اگر کارخانه توسط ساکنین محلی اداره شود.»

یانریک لارسون (Janerik Larsson)، معاون مدیرعامل امور تجاری سوئد، می‌گوید: «کمونیسم فرو پاشید، به این خاطر که در آن جا همه مالک بودند و هیچ کس مالک نبود! آن تعلق خاطر و احساسی که به نظر تو در شرکت‌های تعاونی (که در تملک کارکنان است) وجود دارد، در کشورهای کمونیستی وجود نداشت. به این خاطر، فکر می‌کنم این تنها یک رویا و فانتزی است. من تجربه‌های چندان موفق، قابل اجرا و موثری از دموکراسی اقتصادی و تعاونی‌های کار ندیده‌ام. مدرک و سندی هم سراغ ندارم، که این تجربه را نقض کند. آن چه که در اقتصاد بازار قابل ستایش است، این است که یک فعالیت اقتصادی موفق و موثر، سریع رشد می‌کند و همه جا را می‌گیرد. از آن جایی که تعاونی‌های کار و شرکت‌های تحت مالکیت و اداره‌ی کارکنان چنین رشد شگفت‌انگیزی را نداشته‌اند، پس معلوم می‌شود در عمل موفق و موثر نبوده و نیستند.»

دیوید شویکارت (David Schweickart)، استاد فلسفه‌ی دانش گاه لویولای شیکاگو، می‌گوید: «نشان دادن ایراد کاپیتالیسم آسان است. اما استدلالی که می‌شود در دفاع از کاپیتالیسم آورد، TINA (اشاره به جمله معروف مارگارت تاچر: «آلترناتیو دیگری وجود ندارد» There is no alternative است.) این سیستم ایراد دارد، اما آلترناتیوهای دیگر بدترند. یکی از برجستگی‌های کاپیتالیسم، این است که کارکردش به قدری پیچیده است، که مردم نمی‌توانند از آن سر در بیاورند. به همین خاطر، تصمیمات و ایرادات را به دولت و حکومت نسبت می‌دهند و شعار و خشم‌شان را متوجه آن می‌کنند! از این رو، فهم این معضل با فهم کارکرد اقتصاد کاپیتالیستی گره خورده است. بعد از آن است، که می‌شود از آلترناتیو اقتصاد کاپیتالیستی حرف زد. آلترناتیو راست‌ها، «اقتصاد بازار آزاد» است. اما کدام یک؟ سه نوع بازار وجود دارد: یکی برای کالا و خدمات، یکی برای کار و سومی برای سرمایه. نقد اصلی و پایه‌ای ما به کاپیتالیسم، متوجه اولی نیست. مشکل، دوم و سومی هستند؛ یعنی بازار کار و بازار سرمایه. این‌ها هستند، که نیاز به دموکراتیزه شدن دارند... یک پارادوکس در کاپیتالیسم موجود دارد: امروز مردم بیش‌تر از گذشته کار می‌کنند و این پرکاری و زیاده‌کاری در شرایطی رخ می‌دهد، که این همه بیکار وجود دارد! به علاوه، تکنولوژی حاضر این امکان

را فراهم کرده تا در زمان کوتاه تر، با سرعت بیش تر و با بازدهی و کارآرایی بالاتر بتوان تولید کرد. راه حل کاپیتالیسم برای حل این تناقض، اخراج و بیکارسازی کارکنان است! اما در مدل دموکراسی اقتصادی، راه حل کاهش ساعات کار است.»

رولاند پلسون (Roland Paulsen)، جامعه‌شناس دانش گاه لوند سوئد، می‌گوید: «امروزه، "کار" هیرارشی‌ترین انستیتیوی است که سراغ داریم. آن چه صاحب کار می‌تواند علیه کارکنانش انجام دهد، باور نکردنی است. او می‌تواند تعیین کند، که چه وقت کارکنانش غذا بخورند، به توالی بروند، به سر کار بیایند و به خانه بروند. به علاوه، می‌تواند با استفاده از متدهای پیش رفته، فعالیت‌ها و سوابق و غیره‌ی کارکنانش را ثبت کند، ورود و خروج‌شان را از طریق نصب سیستم‌های ویژه کنترل نماید و خلاصه همه‌ی آن متدها و تکنیک‌هایی را به خدمت بگیرد، که در یک نظام دیکتاتوری یافت می‌شوند. و ما نه تنها شاهد همه‌ی این‌ها در محل‌های کارمان هستیم، بلکه بر آن‌ها گردن گذاشته‌ایم. این‌ها در یک دموکراسی اقتصادی وجود نخواهند داشت و همه چیز به صورت جمعی تصمیم‌گیری خواهند شد.»

با این مقدمه، گزارش گره‌به سراغ شرکت تعاونی «مبادله‌ی پایاپای» (Equal Exchange) در بوستن آمریکا می‌رود. این شرکت، که در حال گسترش و سودافزایی است، یکی از بزرگ‌ترین تعاونی‌های کارگران (Workers Cooperative) به حساب می‌آید، که تحت مسئولیت رودنی نورث (Rodney North) اداره می‌شود. این شرکت ۱۱۵ عضو دارد و به واردات و توزیع اقلامی مثل قهوه، چای و شکلات مشغول است.

رودنی نورث در معرفی این شرکت می‌گوید: «در یک شرکت معمولی، سرمایه‌گذار حق تصمیم‌گیری، اجاره‌ی نیروی کار و پرداخت دست‌مزد را دارد. در این‌جا ما کارکنان هستیم، که سرمایه را اجاره می‌کنیم! ما به سرمایه‌گذاران بهره‌ای به خاطر استفاده از پول‌شان می‌دهیم، اما حق تصمیم‌گیری بر تولید و توزیع را به آن‌ها وانمی‌گذاریم. در واقع، ما نقش‌های اقتصادی را جابه‌جا کرده‌ایم و یک مدل مالی جدید ایجاد نموده‌ایم.»

گزارش بعدی از شرکت تعاونی CHCA در نیویورک است، که به سال‌مندان و نیازمندان به کمک، در محل مسکونی‌شان، خدمات

می‌دهد. این شرکت در سال ۱۹۸۵ تاسیس شد و در حال حاضر بزرگ‌ترین شرکت تعاونی کار در آمریکاست، که ۲۳۰۰ عضو دارد که ۷۰ درصدشان سهام‌دار هستند و بخشی از شرکت را در مالکیت خود دارند. مایکل الساس (Michael Elsas)، مدیرعامل این تعاونی، می‌گوید: «سیستم ما ناب‌ترین شکل از تعاونی کار است؛ به این معنی، که در این‌جا این حکم صادق است: یک فرد، یک سهم، یک رای. هر سه ماه یک بار نشست با همه‌ی اعضا و کارکنان تشکیل می‌شود، که به بحث حول مسایل شرکت می‌پردازد. بررسی‌های ما نشان داده که برای اکثر کارکنان، جالب‌ترین و مثبت‌ترین خصوصیت این تعاونی، شراکت در سود، خودمدیریتی، هم نیست، بلکه این است که مورد احترام شرکت قرار دارند.»

در بخش دوم مستند، این سؤال مطرح می‌شود که چرا دموکراسی اقتصادی - یا به عبارتی شرکت‌های تعاونی کار - چندان متداول نیستند؟

در پاسخ به این سؤال، لارش ماگنوسن (Lars Magnusson)، استاد تاریخ اقتصاد از دانش‌گاه اپسالای سوئد می‌گوید: «در دنیای واقعی فقط کسی می‌تواند شرکت تاسیس کند، که سرمایه‌ی حسابی داشته باشد یا نابغه باشد یا صاحب گرسی دانش‌گاهی باشد و یا چیز تازه‌ای کشف کرده باشد و یا چیزی از این قبیل. اقتصاد کاپیتالیستی از یک میلیارد شرکت کوچک تشکیل نشده، که گویا در شرایط برابر، در درون یک بازار بی طرف، با هم در رقابت هستند. ساختار اقتصاد کاپیتالیستی از معدودی شرکت‌های بسیار بزرگ (اولیگوپولیست - Oligopolist) (۱۰) تشکیل یافته است. ورود به این عرصه و رقابت با این غول‌های اقتصادی بسیار دشوار است. سرمایه‌ی کلان و تلاش فراوان لازم است، تا بتوان به عرصه‌ی تحت کنترل آن‌ها وارد شد. یعنی این باور که همه‌ی افراد آزادند، تا در شرایط برابر با هم به رقابت اقتصادی بپردازند، یک افسانه است! شاخه‌های مختلف اقتصاد کاپیتالیستی، تحت اختیار و کنترل شرکت‌های بزرگ هستند. و این با آن تعریفی که معمولاً از اقتصاد بازار آزاد داده می‌شود، بسیار فاصله دارد.»

رولاند پلسون (Roland Paulsen)، جامعه‌شناس دانش‌گاه لوند سوئد، می‌گوید: «هر حوزه‌ای از بازار را که آنالیز کنید، می‌بینید که آن حوزه تنها توسط چند شرکت اداره و

کنترل می‌شود. اگر کسی ادعا کند، که بازار آزاد یک ساختار دموکراتیک دارد، باید از او پرسید از کدام سیاره آمده است! همه‌ی حوزه‌ها تنها در انحصار چند شرکت هستند. به همین خاطر، تردید داریم که بازار آزاد واژه‌ی مناسبی باشد! ... به نظرم، پرنسپ غالب بر بازار، سلطه و قدرت است.»

کایسا اکیس اکمن (Kajsa Ekis Ekman)، نویسنده و ژورنالیست سوئدی، می‌گوید: «فرق هست میان کارکرد کاپیتالیسم و آن چه کاپیتالیسم درباره‌ی خود در بوق و کرنا می‌کند! بازار آزاد و رقابت آزاد معنایی ندارد. حتا معتقدترین کاپیتالیست‌ها آرزو دارند، که مونوپل شوند و منحصرأ بازار را در دست بگیرند و رقبا‌ی‌شان را از میدان بیرون کنند. در گذشته برای رسیدن به این آرزو، به جنگ، غارت و استعمار روی می‌آوردند و امروز با توسل به جعل، رشوه، کلاه‌برداری و فرار مالیاتی، تبلیغات، از میدان به در کردن رقبا از طریق خرید و بلعیدن‌شان و... همان کار را می‌کنند. در واقع، برای کاپیتالیست‌ها، "بازار آزاد" ابزاری برای سلطه‌یابی و غلبه بر بازار، به منظور امحای بازار آزاد و مونوپل شدن است! این شرکت‌های بزرگ به شرکت‌های کوچک اجازه‌ی بقا نمی‌دهند، چه صاحب‌اش یک کاپیتالیست باشد چه کارکنان یک تعاونی.»

گوستاو آرهنیوس (Gustaf Arrhenius) می‌گوید: «شرایط بازی برای شرکت‌های تعاونی و معمولی یک سان نیست. مثلاً اگر کسی بخواهد یک شرکت خصوصی باز کند، می‌تواند از انجمن کارفرمایان سوئد و بانک‌ها، گُل‌ی اطلاعات و کمک بگیرد. اما اگر کسی یا کسانی بخواهند یک تعاونی تاسیس کنند و بخواهند با همین نهادها تماس بگیرند، تقریباً هیچ اطلاعات و کمکی دریافت نخواهند کرد. مشکل دیگر، موانع سیاسی است. ساختار سیاسی جامعه‌ی حاضر بر اساس پاگیری، رشد و توسعه‌ی شرکت‌های خصوصی بنا شده است.»

بخش سوم این مستند به نقش اتحادیه‌های کارگری در رابطه با تعاونی‌های کار اختصاص دارد. خبرنگار از نماینده‌ی «ال.او» می‌پرسد: «آیا اگر کسی علاقه‌مند به افزایش نقش کارکنان باشد و بخواهد تا محیط کار دموکراتیک‌تری برای کارکنان فراهم کند، سازمان سراسری اتحادیه‌های کارگری سوئد جای مناسبی برای رجوع کردن هست؟» نماینده‌ی «ال.او» در جواب می‌گوید: «فعلاً نه! در شرایط کنونی این امر مساله‌ی اصلی

ما نیست... ما با مخالفت شدید کارفرمایان مواجه هستیم. باید گفت دموکراسی اقتصادی، بار خیلی زیادی دارد.»

آنا- کلارا برات (Anna-Klara Bratt)، سردبیر نشریه ی «چشم انداز فمینیستی» در سوئد، می گوید: «ال.او یک پای هر فعالیت اقتصادی است. آن ها با کارفرمایان به این توافق رسیده اند، که "ما، ماییم" (یعنی کارگران) و "شما، شما" (یعنی کارفرمایان). در این معرکه، جایی برای تعاونی هایی که اعضا و کارکنانش تاثیرگذار، تصمیم گیرنده و مالک باشند، وجود ندارد. برعکس، همه ی توافقات در جهت کاهش تاثیرگذاری کارکنان است. اعضای اتحادیه حق عضویت می پردازند و نمایندگان اتحادیه به جای آن ها حرف می زنند، مذاکره می کنند و

بود که تملک بر سرمایه، سلطه بر تولید را ایجاب می کند. به همین خاطر، اتحادیه می خواست از طریق در اختیار گرفتن سهمی از سرمایه، به نقش خود در کارخانه بیفزاید.»

لارش ماگنوسن می گوید: «این مدل مورد استقبال حزب سوسیال دموکرات سوئد قرار نگرفت. دلیل اش هم این بود، که این امر موجب قدرت گیری و افزایش نفوذ اتحادیه می شد که برای حزب نگران کننده بود.»

بخش چهارم این مستند تصویری، ضمن اشاره به مشکلاتی مثل آلودگی محیط زیست، بیکاری رو به رشد، استرس و فشار کار و غیره، به طرح این سؤال می پردازد که چگونه مدل اقتصاد تعاونی (دموکراسی اقتصادی) می تواند به این معضلات پاسخ گوید؟

رولاند پلسون می گوید: «مشکل این است

افسردگی، خستگی های مفرط ناشی از کار و اختلالات روانی در میان کارکنان می گوید: «دلیل اش این است، که کارکنان حس می کنند به بازی گرفته نمی شوند، به حساب نمی آیند و مشارکت و تاثیری در محل کار ندارند.»

دیوید شویکارت می گوید: «در یک شرکت کاپیتالیستی، مشکل این است که در یک سو صاحب کارخانه و در سوی دیگر کارکنانی قرار دارند، که منافع شان با هم در تضاد است. کارکنان می خواهند کم تر کار کنند و بیش تر مزد بگیرند، در حالی که کاپیتالیست ها می خواهند بیش تر کار بکشند و کم تر مزد بدهند. این "منافع متضاد" در درون کارخانه یا شرکت با هم رو در رو می شوند. خوب، چه اتفاقی می افتد؟ در دوره ی برده داری، برده دار به ضرب شلاق آن طور که می خواست از



در کشورهای دموکراتیک - بر خلاف آن چه تبلیغ می شود - قدرت، حق تصمیم گیری و کنترل حیات اجتماعی - سیاسی جامعه، در اختیار مردم نیست. مردم در هیچ کشور دموکراتیکی حکومت نمی کنند، بلکه تنها هر چند سال یک بار به اجزاب یا افرادی که اجازه و امکان تبلیغات انتخاباتی و شرکت در انتخابات را دارند، رای می دهند تا بر آن ها حکومت کنند! این الیت به اصطلاح منتخب، عملاً بازپویه دست های مرئی و نامرئی صاحبان سرمایه های کلان هستند! مردم نه تنها هیچ دفاکتی در سرنوشت انصارات و شرکت های فراملیتی ندارند، بلکه قربانی سیاست هایی هستند که منافع آنان را تامین و تقسیم می کنند.

توافقات (با کارفرمایان) را در هتل های شیک امضا می نمایند!»

در این گزارش مستند توضیح داده می شود، که در دهه ی هفتاد به منظور افزایش نقش و نفوذ مزدبگیران در حیات اقتصادی سوئد، پیشنهاد شده بود بخشی از سود کارخانه ها به صورت سهام در آمده (که اسم اش را صندوق مزدبگیران گذاشتند) و به مالکیت اتحادیه های کاری در آید. قصد این بود، تا با در دست گرفتن سهام توسط اتحادیه های کاری، بر دامنه ی نفوذ و تاثیرگذاری آن ها افزوده شود. گزارش گر این سؤال را مطرح می کند، که آیا می شود این اقدام را نوعی تلاش در جهت دموکراسی اقتصادی قلمداد کرد؟

بو روتستن در جواب می گوید: «صندوق مزدبگیران بر این ایده ی کاپیتالیستی بنا شده

که تولید برای ما، در این سوی جهان، دیگر خوشحال کننده و خوش بختی زا نیست. ما بیش تر و بیش تر تولید می کنیم، بی آن که سطح زندگی و شاخص خوش بختی را بالا ببریم. برعکس، بیش تر و بیش تر از داروهای ضد افسردگی و آرام بخش استفاده می کنیم. در بازار کار هم همین طور است. بازدهی و کارآرایی تولید دائماً بالا می رود، ولی ساعت کار بلا تغییر مانده است. چون ساعات کار ثابت مانده، پس باید دائماً چیز تازه ای برای تولید پیدا کرد؛ کالا و خدماتی، که نیازی به آن ها نداریم! پس باید به فکر آن باشیم، که نیازش را بیافرینیم! به این معنی، بخش زیادی از "کار" کارکنان جامعه، واقعا غیر ضروری و بیهوده است.»

بو روتستن با اشاره به رشد فزاینده ی

برده ها کار می کشید. در دوره ی فنودالیسم، اگر رعایا به اندازه ی کافی کار نمی کردند، سربازان ارباب، ده را به آتش می کشیدند. امروز نمی شود این کارها را کرد، ولی به جایش می توان اخراج کرد! البته اگر قرار باشد فرد اخراجی بلافاصله کار تازه ای پیدا کند، در آن صورت این حربه کارساز نخواهد بود. پس برای آن که حربه، کارساز باشد، باید نرخ بیکاری نسبتاً بالا باشد و بیکاری، زجرآور و کشنده شود! به همین دلیل است که در کشورهای کاپیتالیستی، حضور فقر، بیکاری و بدبختی، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. یعنی همان تصویری، که در ثروت مندترین کشور جهان می بینیم: یک نفر از هر ۵ نفر از جمعیت آمریکا، فقیر هستند. و این در حالی است، که در مقایسه با دهه ی هفتاد، دو برابر



ثروت مندتر شده‌ایم؛ بی آن که شاخص فقر پایین رفته باشد! تازه فقیرتر هم شده‌ایم! این‌ها را تنها با فونکسیون که فقر در جامعه ایفا می‌کند (و به آن اشاره شد)، می‌توان توضیح داد.»

بخش پنجم این مستند تصویری به راه کارهای آتی اختصاص دارد.

رولاند پائولسون باور دارد: «برای این که کارکنان بتوانند مالک محل کارشان شوند و خودشان کارخانه یا شرکت را اداره کنند، فکر نمی‌کنم ضرورتاً باید انقلاب کرد. پروژه‌ی صندوق مزدبگیران نمونه‌ی خوبی بود، که نشان داد از طریق راه‌های دموکراتیک می‌شود چنین هدفی را متحقق نمود؛ هرچند سوسیال دموکراسی سوئد مانع از اجرای آن شد. کارکنان بهتر از هر کس دیگر می‌دانند، که چگونه و چگونه باید یک فعالیت اقتصادی را اداره کنند؛ چون آن‌ها هستند، که هر روز با این وظایف درگیرند. اگر همین کارکنان بتوانند ایده‌ی خودمدیریتی را بیوراندند و اجتماعی کنند، آن وقت می‌شود انتظار داشت این آرزو متحقق شود.»

بو روتسن می‌گوید: «کاپیتالیسم امروز با دیروز فرق زیادی دارد. در گذشته، یک کاپیتالیست از تولیداتش سر در می‌آورد و از دانش و مهارت و توانایی‌هایی لازم در حوزه‌ی کارش برخوردار بود. این‌ها به او این صلاحیت را می‌داد تا روی تولید، کنترل داشته باشد. امروز چنین نیست. امروز بیش از ۸۰ درصد سهام‌داران بازار بورس، انستیتوها هستند. یعنی همان‌هایی که صندوق‌های مختلف، مثل صندوق بازنشستگی، را نمایندگی می‌کنند. و در این جا افرادی نشسته‌اند که نه علاقه، نه دانش و نه توانایی هدایت تولید را دارند. این‌ها فقط به فکر سود سرمایه هستند. شاید همین جا بتوان این ایده را پیش کشید، که وقت آن رسیده که کارکنان این شرکت‌ها، خودشان سرمایه‌ی لازم را وام (قرض) بگیرند و خودشان آن طور که صلاح می‌دانند به کار بزنند و فعالیت اقتصادی را به شکل دموکراتیک به پیش ببرند.»

گوستاو آرهنیوش درباره‌ی راه کار آتی می‌گوید: «کار مزدی یا زندگی شغلی، بخش خیلی بزرگی از زندگی مان را تشکیل می‌دهد؛ تقریباً یک سوم زندگی مان در مراکز کار می‌گذرد. واقعاً بی‌معنی است، که بپذیریم این بخش بزرگ از زندگی مان را در یک شرایط غیردموکراتیک و استبدادی سپری کنیم؛ یعنی جایی که چند نفر تصمیم می‌گیرند و دیگران

چاره‌ای جز اطاعت ندارند. این خلاف طبع هر انسانی است، که یک ذره اندیشه‌ی آزادی خواهی دارد و مشتاق آزادی است.»

جمع بندی از مستند «آیا فودمان می‌توانیم انبام‌اش دهیم؟»

دیدیم که منظور از دموکراسی اقتصادی، واگذاری مالکیت، اختیارات و تصمیمات از صاحبان سرمایه، مدیران شرکت و سهام‌داران، به کارکنان کارخانه‌ها و مراکز اقتصادی است. باز دیدیم که تعابیر و تفاسیر متفاوتی از دامنه‌ی مالکیت، اختیارات و قدرت کارکنان وجود دارد و طرح‌ها و برنامه‌های مختلفی برای متحقق کردن آن ارائه می‌شود. طرف‌داران دموکراسی اقتصادی ادعا می‌کنند این پروژه گامی در گذار از اقتصاد کاپیتالیستی به اقتصاد پساکاپیتالیستی است، که ویژگی آن مالکیت جمعی بر وسایل تولید، کار متدانه، و کنترل دموکراتیک تولید است. مدافعان این نظر، موانع چندان بزرگی بر سر راه تاسیس چنین مراکزی در ساختار اقتصاد کاپیتالیستی نمی‌بینند و معتقدند آینده از آن اقتصاد مشارکتی (۱۱) است. به باور اینان، اقتصاد کاپیتالیستی، قادر به ادامه‌ی روند کنونی نیست و چاره‌ای جز قبول دموکراسی اقتصادی ندارد. اگر در اقتصاد کاپیتالیستی، صاحبان سرمایه و وسایل تولید، نیروی کار را برای زمان محدود استخدام می‌کنند و آن‌ها را با شرایط خود به کار می‌گمارند، در دموکراسی اقتصادی این کارکنان هستند که سرمایه را (از طریق وام) به خدمت می‌گیرند و فعالیت اقتصادی را سازمان می‌دهند. به این معنی، آن‌ها از طریق جمعی کردن مالکیت و سازمان دادن دموکراتیک تولید، به سوسیالیسم در درون بازار آزاد تحقق می‌بخشند. و به این ترتیب، دست طبقه‌ی بورژوا را از تولید و اقتصاد کوتاه می‌کنند و با تمرکززدایی، توسعه‌ی تعاونی‌های کار و تولید، و تجارت عادلانه، راه را برای رسیدن به جامعه‌ی سوسیالیستی هموار می‌نمایند.

رئوس یک نقد طبقاتی

الف: تعمیم دموکراسی سیاسی به دموکراسی اقتصادی

گزارش از این فرض شروع می‌کند، که «دموکراسی سیاسی»، مشارکت شهروندان در سرنوشت‌شان را به رسمیت می‌شناسد و به این معنی، این مردم هستند که قدرت تصمیم‌گیری، مدیریت و کنترل حیات

اجتماعی - سیاسی‌شان را - در کشورهای دموکراتیک - در اختیار دارند. بعد این سؤال را طرح می‌کند، که چگونه می‌شود «قدرت مردم» را به حیات اقتصادی نیز گسترش داد؟ نخستین ایراد، در همین پیش‌فرض نهفته است! آیا واقعا در کشورهای دموکراتیک، شهروندان در اداره‌ی جامعه دخالت، شراکت و نظارت دارند؟! آیا به راستی مردم در تعیین سرنوشت‌شان سهیم‌اند؟!

مسئله می‌شود در دنیای تجزیدات فلسفی، با توسل به معانی کلمات: «دموس» یعنی مردم و «کراتوس» یعنی حاکمیت، نتیجه گرفت که در کشورهای دموکراتیک، حاکمیت با مردم است! (۱۲) اما واقعیات آن قدر گویا هستند، که نیازی به استدلال نیست. در کشورهای دموکراتیک - بر خلاف آن‌چه تبلیغ می‌شود - قدرت، حق تصمیم‌گیری و کنترل حیات اجتماعی - سیاسی جامعه، در اختیار مردم نیست. مردم در هیچ کشور دموکراتیکی حکومت نمی‌کنند، بلکه تنها هر چند سال یک بار به احزاب یا افرادی که اجازه و امکان تبلیغات انتخاباتی و شرکت در انتخابات را دارند، رای می‌دهند تا بر آن‌ها حکومت کنند! این‌الیت به اصطلاح منتخب، عملاً بازبچه‌ی دست‌های مرئی و نامرئی صاحبان سرمایه‌های کلان هستند! مردم نه تنها هیچ دخالتی در سرنوشت انحصارات و شرکت‌های فراملیتی ندارند، بلکه قربانی سیاست‌هایی هستند که منافع آنان را تامین و تحکیم می‌کنند. (۱۳) این واقعیت به قدری عیان است، که هر روز توسط جنبش ۹۹ درصدی‌ها این جا و آن جا فریاد می‌شود! امروز آن‌چه که از دموکراسی سیاسی باقی مانده، «حق رای همگانی» است، که فرسنگ‌ها از «حکومت اکثریت آحاد جامعه» فاصله دارد! شیفتگان دموکراسی نیز بر معایب دموکراسی واقفند؛ از همین رو دائم در کار ارائه‌ی بسته‌بندی جدیدی از آن هستند تا بهتر و بیش‌تر، اراده و خواست شهروندان را نمایندگی کند: «دموکراسی توافقی»، «دموکراسی حمایتی»، «دموکراسی تکاملی»، «دموکراسی مشارکتی»، «دموکراسی مستقیم»، «دموکراسی شورایی» و... خلاصه این بار: «دموکراسی اقتصادی»!

اگر قرار است دموکراسی اقتصادی، ادامه‌ی همین دموکراسی سیاسی باشد (که هست)، چه انتظاری می‌توان از آن داشت؟! و چرا باید به آن امیدوار بود؟! پس چرا نوام چامسکی، منتقد پر آوازه‌ی دموکراسی پارلمانی -



که حتا یک فصل از کتاب «دموکراسی بازدارنده» (۱۴) را به نقد دموکراسی در کشورهای صنعتی اختصاص داده- دچار توهم می شود و در صف اول شیفتگان «دموکراسی اقتصادی» قرار می گیرد؟! چطور می شود به آزادی گشی دموکراسی سیاسی معترض بود و در عین حال به عدالت گستری همان دموکراسی - در حوزه ی اقتصادی- امیدوار؟! اگر افشاگری های چلسی مانی (Chelsea Elizabeth Manning)، ادوارد اسنودن (Edward Snowden) و اشکان سلطانی (۱۵) در رابطه با نقض «آزادی فردی» و «آزادی اجتماعی- سیاسی» صحت دارد (که دارد)، پس چطور می شود ادعا کرد تعمیم دموکراسی سیاسی به حوزه ی اقتصاد به استقرار مناسبات به مراتب انسانی و متکاملی خواهد انجامید؟! چرا به ناگاه فراموش می شود، که «آزادی خواهی» مورد ادعای کشورهای دموکراتیک، جز آزادی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، آزادی مالکیت انحصاری بر ثروت اجتماعی، آزادی استثمار، آزادی از میدان به در کردن رقبای، آزادی خرید و فروش نیروی کار، آزادی جنایت مقدس (تحت نام احترام به باورهای مذهبی، خرافی و ناسیونالیستی) و... معنای دیگری ندارد؟! دموکراسی سیاسی هرگز ناقد و نافی جامعه ی طبقاتی نبوده است، پس چرا طرف داران دموکراسی اقتصادی گمان می کنند تعمیم دموکراسی سیاسی به حوزه ی اقتصاد به برابری و سوسیالیسم خواهد انجامید؟! چرا فراموش می شود برابری مورد ادعای همه ی انواع دموکراسی، تنها داشتن «حق» است؟! همه ی انسان ها از «حق» برابر برخوردارند، اما نه از فرصت ها، موقعیت ها و امکانات برابر! سرمنشا فریب کاری دموکراسی طلبان هم در همین جاست. آن ها توده ها را با حقوقی که به مثابه انسان دارند (مثل حق حیات، حق کار، حق داشتن سرپناه، حق برابری حقوقی - به دور از رنگ، ملیت، قومیت و...- جلب می کنند، بی آن که سخنی از «حق برخورداری» از همان حقوق را به زبان بیاورند! «پیمان نامه ی حقوق کودک» (۱۶) نمونه ی روشن این ادعاست. تاکنون اکثر اعضای سازمان ملل متحد این پیمان نامه را امضا کرده و التزام خود را برای اجرای مفاد آن اعلام داشته اند. حتا، در سال ۱۹۹۴، جمهوری اسلامی ایران! نیز به جمع امضاکنندگان آن پیوست. (۱۷) اما آیا واقعا معنایش این است، که تسهیلات کافی و امکانات لازم در اختیار

کودکان - این بی دفاع ترین بخش از جامعه ی انسانی - قرار می گیرد؟ جدیدترین گزارش سازمان «حفاظت از کودکان» (Save the Children) حاکی از آنست، که بیش از ۱.۲ میلیارد کودک از آن همه «حق» برشمرده در کنوانسیون حقوق کودک، فقط فقر و خشونت و تبعیض را نصیب برده اند! (۱۸) واقعیت این است که دموکراسی، جدا از آن که چه پیش وند یا پس وندی را حمل کند، نقش همان شعبده باز ماهر را ایفا می کند که «آزای عمومی» را در کلاه شعبده بازی می ریزد و «منافع طبقه ی بورژوا» را بیرون می کشد! این کارکرد دموکراسی است: جا زدن منافع بورژوازی به جای منافع گلیه ی آحاد جامعه! آن هم در پروسه های به نام انتخابات! و این کار را با کمک ماهرترین سیاست مداران، متخصصان و اساتید دانش گاهی صورت می دهد، تا این چشم بندی را واقعی جلوه دهند! پیام این مستند تصویری را هم باید در این چهارچوب جست وجو و تحلیل کرد.

ب: سازش طبقاتی تمت پوشش سوسیالیسم بازار

گفتم نقطه ی عزیمت این گزارش، آن بود که چرا دموکراسی سیاسی - که خوب است - به حوزه ی اقتصاد - که فاقد دموکراسی است و این ابداع خوب نیست - تعمیم پیدا نکرده است؟ راجع به نادرستی پیش فرض نخست - «خوبی دموکراسی» - گفتیم. حال برسیم به بخش بعدی که به «بد» بودن حوزه ی اقتصاد، به دلیل فقدان دموکراسی، برمی گردد. آیا واقعا مشکل اصلی اقتصاد کاپیتالیستی، نبود دموکراسی است؟ ۱۷۱ سال پیش، مارکس و انگلس در توصیف شرایط کار در کارخانه ها نوشتند:

«توده های کارگری که در کارخانه انباشته شده اند، مانند سربازان سازمان دهی می شوند. آنان به عنوان سربازان مشترک صنایع، زیر نظارت سلسله مراتب کاملی از افسران و درجه داران قرار می گیرند. آنان فقط غلامان طبقه ی بورژوا و دولت بورژوائی نیستند، بلکه هر روز و هر ساعت توسط ماشین، به دست سرپرست کارخانه، و پیش از همه به دست خود سرمایه داران کارخان ی مربوطه به بندگی کشیده می شوند. این جباریت، هرچه آشکارتر سود را هدف نهایی خود اعلام می کند، به همان اندازه رذل تر، نفرت آورتر و خشم انگیزتر می شود.» (مانیفست حزب کمونیست) (۱۹)

و امروز یکی از صاحب نظران دانش گاهی - در همین گزارش - ادعا می کند: «امروزه، کارخانه هیرارشی ترین انستیتیوی است که می شناسیم. آن چه صاحب کار می تواند علیه کارکنانش انجام دهد، باور نکردنی است... او می تواند همه ی آن چیزهایی را به خدمت بگیرد، که در یک نظام دیکتاتوری به کار گرفته می شوند.» (به نقل از رولاند پلسون)

در همین جوامع دموکراتیک! طی ساعات کار به کارگران پوشک می پوشانند تا از وقت کار، دقیقه ای را صرف رفتن به توالت نکنند! (۲۰) پس شاید درست تر باشد سؤال محوری مستند تصویری را این طور فرموله کنیم: چگونه می شود با اوج گیری تضاد کار- سرمایه، تعمیق یافتن فاصله ی طبقاتی و تخصیص هر چه بیش تر ثروت اجتماعی در دستان انگشت شماری از کاپیتالیست ها (۲۱)، از تصادم منافع متضاد دارندگان سرمایه با فروشندگان نیروی کار پیش گیری کرد؟ تداوم چرخه ی سود آفرینی تولید را - در محیطی فارغ از تنش - تضمین نمود؟ مبلغ و مبشر آشتی و سازش طبقاتی شد؟ مبانی جامعه ی طبقاتی و مناسبات سیستم کاپیتالیستی را از تعرض مصون داشت؟ و خلاصه... یک اقتصاد کاپیتالیستی عقلایی سازمان داد، که مدعی استقرار سوسیالیسم در درون بازار آزاد باشد؟! پاسخ از پیش روشن است: «دموکراسی اقتصادی»، که قرار است:

- ۱- به جای مالکیت فردی-خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید، مالکیت جمعی را برقرار نماید؛
- ۲- به جای آتوریته ی فردی، مشاوره، مشارکت، نظارت و مدیریت جمعی را بنشانند؛
- ۳- به جای مزد و کار مزدی، سهم از سود را بگذارد؛
- ۴- به جای سرمایه ی خصوصی، از سرمایه ی قرضی (وام) بهره جوید؛
- ۵- به جای نقش های فعلی (رئیس و مرئوس؛ بالادستی و پایین دستی و...) جابه جایی وظایف شغلی را برقرار سازد. پس هر گونه بحث از برچیدن روابط و مناسبات کاپیتالیستی بی جا و بی معنی است! چون نه تنها عیب و ایرادی در سیستم کاپیتالیستی نیست، بلکه این تنها کاپیتالیسم و اقتصاد بازار آزاد است که این درجه از آزادی، امکان و فرصت را فراهم می کند، که حتا بتوان سوسیالیسم را در دل «بازار آزاد» بر پا کرد!! اگر هم عیبی در این سیستم باشد (که

نیست!)، در سازمان دهی اقتصاد کاپیتالیستی است! که مسئولیت آن هم با اردوی کار است، که برای ایجاد چنین نظمی به پا نخواسته است! این انتخاب خودشان است، که بردگی در امپراتوری کاپیتالیست‌های دیکتاتور را پذیرفته‌اند! در حالی که اگر بخواهند و اراده کنند، می‌توانند با گردنی افراشته در کارخانه یا شرکت متعلق به خودشان کار کنند! هیچ موانع ساختاری بر سر راه تحقق چنین رویایی وجود ندارد! اگر هم تا به حال چنین رویایی متحقق نشده، دلیل اش کم عقلی و بی دانشی اردوی کار است!! حالا متخصصان دانش گاهی زحمت کشیده و پاره‌عقل‌هاشان را روی هم گذاشته و از سر خیرخواهی راه را نشان داده‌اند!

ولی این ادعاها، برای اردوی کار، پرده‌های دیگری از همان شعبده‌بازی کذایی هستند! همان طوری که یکی از مصاحبه شده‌گان اعتراف می‌کند، همه آزاد نیستند تا به بازار به اصطلاح آزاد راه پیدا کنند. رقابت آزاد، افسانه است! راه پیدا کردن به بازار «آزاد»ی که در انحصار پلوکرات‌ها و اولیگوتراست‌ها است، ابدا آسان نیست. این ادعا که شرکت تعاونی و اولیگوتراست در شرایط برابر و در شرایط آزاد با هم رقابت می‌کنند، همان قدر دروغ است، که اگر کسی ادعا کند فرزند یک کارگر و یک کاپیتالیست در یک جامعه‌ی دموکراتیک، در شرایط برابر و در یک رقابت سالم و آزاد، تحصیل، کار و زندگی می‌کنند! همان طور که این دو کودک، در عین برابری ادعایی حقوقی، از خوراک، مسکن، بهداشت، آموزش و... خلاصه موقعیت‌ها، فرصت‌ها و امکانات متفاوتی برخوردارند و نتیجتاً به مراتب متفاوتی از موفقیت اجتماعی نایل می‌شوند، تعاونی خودگردان و اولیگوتراست نیز - علی‌رغم آزادی و برابری ادعایی - در یک شرایط نابرابر به رقابت می‌پردازند. نقطه‌ی آغاز و پایان این دو، در مسابقه و رقابت پیش‌رو، یکی نیست! اظهار چنین ادعایی همان قدر مضحک است، که اگر کسی ادعا کند شانس پسر یک کارگر و پسر بیل‌گیتس در خواستگاری از دختر پادشاه یک سان است!!

واقعیت این است که در جوامع دموکراتیک، این طبقه‌ی بورژوا و کاپیتالیست است که از حمایت دولت، پارلمان، ارتش، مدیا و قدرت سیاسی برخوردار است. و باز اوست، که به خاطر برخورداری از توان مالی قادر است بهترین وکلا، حقوق دانان و اساتید

دانش گاهی - و حتا تخدیرگران عقل (ملایان، موکلایان، کشیشان و خرافه‌پرستان و...) - را برای تحکیم منافع خود به کار بگمارد. اگر کاپیتالیسم یک سیستم عادلانه، آزاد و قابل انعطاف است، و اگر اقتصاد بازار آزاد به مالکیت جمعی، مشارکت گروهی و حاکمیت انسان‌ها بر سرنوشت‌شان احترام می‌گذارد، پس چرا هر جا که از آزادی، رهایی، برابری و اداره‌ی اشتراکی کارخانه و جامعه صحبت به میان می‌آید، ارتش و نیروهای سرکوب‌گرش را به میدان می‌آورد؟! اگر دموکراسی این ظرفیت را دارد تا اراده‌ی اردوی کار را متحقق کند، پس چرا به اعتصابات توده‌ای و میلیونی انسان‌های به جان آمده و معترض، نه تنها گوش فرا نمی‌دهد، بلکه آنان را به وقیحانه‌ترین شکل سرکوب می‌کند؟!

سناریوی شیرین «دموکراسی اقتصادی» تنها به درد صنعت فیلم هالیوود می‌خورد، تا از روی آن یک فیلم سینمایی جذاب، با یک پایان خوش، بسازد: کارگران اسیر انقیاد سرمایه به توصیه‌ی متخصصان گوش فرا می‌دهند، جمع می‌شوند، سرمایه‌ی لازم برای آغاز فعالیت اقتصادی‌شان را وام می‌گیرند و خودشان - بدون حضور استشارگر، آقا بالاسر و کاپیتالیست - روابط و مناسبات تولیدی، اداری و مدیریتی را با مشارکت جمعی تحت کنترل می‌گیرند و به موقعیت برتر اقتصادی، رهایی، آزادی، برابری و کرامت انسانی دست می‌یابند؛ بی آن که انقلاب کنند، بها بپردازند و زحمتی بکشند!! پس زنده باد کاپیتالیسم و بازار آزاد، که چنین فضا و امکانی را فراهم می‌کند؛ و زنده باد دموکراسی اقتصادی، که نویدبخش برابری و رهایی است!!

البته همین جا لازم است برای پیش‌گیری از هر گونه سوء تفاهم احتمالی، اضافه شود که مخالفت با دموکراسی اقتصادی، به معنی مخالفت با کنترل کارگری، خودمدیریتی و خودسازمان‌دهی پروسه‌ی تولید اجتماعی نیست! به همین ترتیب، به معنی نفی تعاون، هم‌کاری و مالکیت جمعی نیز نمی‌باشد! مارکس در کتاب «درباره‌ی مسأله‌ی یهود» نوشت:

«تنها وقتی انسان نیروهای خود را به عنوان نیروهای اجتماعی تشخیص داده و سازمان دهد، تا دیگر نیروی اجتماعی به شکل نیروی سیاسی از او جدا نگردد، تنها در آن موقع است که رهایی بشر کامل خواهد شد.» (۲۲)

و در «کاپیتال»، ضمن تشریح آزادی در

حوزه‌ی تولید، خاطر نشان کرد تولید کننده‌گان متحد باید سوخت و ساز خود با طبیعت را به نحو عقلایی سازمان دهند، آن را تحت کنترل جمعی در آورند، از زیر حاکمیت کور صاحبان سرمایه خارج کنند و آن گونه سازمان دهند، که شایسته‌ی سرشت انسان باشد. (۲۳)

اما مشکل این جاست، که امکان تحقق این آزادی در جامعه‌ی کاپیتالیستی فراهم نیست! پروژه‌ی دموکراسی اقتصادی هم بدیع نیست. در طول دو سده‌ی گذشته، خیرخواهان، مصلحین اجتماعی و سوسیالیست‌های اتویست، بارها پروژه‌های مشابه (جوامع اوونی، هارمونی، فالانستر، ایکاری، کیبوتص، تعاونی‌های کار و...) را آزموده‌اند و هرگز توفیقی کسب نکرده‌اند. دلیل اش هم روشن است؛ نمی‌شود به جای تغییر مناسبات تولیدی حاکم، دیواری دور خود کشید و در آن محدوده‌ی کوچک، مناسبات متفاوتی را برقرار نمود! از همین جا هم بود که سوسیالیسم انقلابی مارکس، مسیرش را از تعابیر سوسیالیستی پیشین جدا کرد. برای روشن تر شدن این اختلاف، در یک نمونه - که در این مستند نیز بدان اشاره شده - لحظه‌ای تامل می‌کنیم.

دیوید شویکارت از یک پارادایم در کاپیتالیسم حرف می‌زند، که عبارتست از رشد فزاینده‌ی تکنولوژی، بالا رفتن سرعت، کمیت و کیفیت تولید و به طور هم‌زمان ثابت ماندن ساعات کار، و بالا رفتن درصد بیکاری و فقر عمومی! او سپس به نقش «فونکسیون فقر» و بیکاری اشاره می‌کند، که برای دوام جامعه‌ی کاپیتالیستی ضرورت دارند. یا آن طور که رولاند پلسون می‌گوید: کاپیتالیسم ترجیح می‌دهد از کارگر، کار بیهوده بکشد و آن را صرف تولید کالای غیرضروری کند، اما از ساعات کار، این حربه‌ی اعمال قدرت اش، نگاهد!

کارگران یک تعاونی کار یا یک مرکز اقتصادی خودگردان، برای ابقای خود در بازار چگونه می‌توانند از این مناسبات حاکم بگریزند؟ رقابت در بازاری که بر سودآفرینی، آن هم به قیمت افزایش ساعات، سرعت و فشار کار و نیز کاهش دست‌مزد استوار است، چگونه می‌تواند از طریق آرامش، امنیت، مشورت و تامین شرایط انسانی در محیط کار تامین شود؟!

منطق رشد سرمایه در تمرکز و تراکم رقابتی آن است. شرکت‌های کوچک و کارخانه‌های



تعاونی‌شناسی در برابر انحصارات ندارند! در مستند تصویری مزبور، گزارشاتی از چند تعاونی موفق به تصویر در می‌آید، تا اثبات کند چنین پروژه‌ای ممکن است! اما نمونه‌های منتخب این مستند، هیچ کدام تعاونی‌های تولیدی نیستند! بلکه تعاونی‌های مصرفی، توزیعی و خدماتی هستند؛ یعنی حوزه‌هایی که چندان مورد علاقه‌ی اولیگوتراست‌ها نیستند. به همین دلیل، شرکت‌های کوچک - از جمله تعاونی‌ها - امکان دوام آوردن در چنین بازاری را دارند. به این معنی، دموکراسی اقتصادی نه تنها قادر به آزادی و رهایی کار از یوغ سرمایه نیست، بلکه حتا از برداشتن گام‌های ابتدایی - در این راستا - هم عاجز است! (۲۴) تازه، این پیش‌کش! قادر به کاهش بیکاری و کاستن ساعات کار هم نیست! چیزی که مارکس در ادامه‌ی سند مورد اشاره‌ی فوق بر آن تاکید می‌کند: «کاهش کار روزانه، پیش‌شرط اساسی است.» (پانویس ۲۲)

با این توصیف، سوسیالیسم انقلابی نه تنها موافق اجتماعی شدن انسان و سازمان دادن نیروی اجتماعی‌اش است، بلکه آن را پیش‌شرط رهایی انسان می‌داند. امید است تا پایان این نوشتار، تمایزات «سوسیالیسم ساختگی بورژوازی» (۲۵) با سوسیالیسم انقلابی بیش‌تر روشن شود.

ع: نقد رُزا لوکزامبورگ بر دموکراسی اقتصادی

در سال ۱۸۹۹، ادوارد برنشتاین با انتشار کتاب «سوسیالیسم تکاملی» (۲۶)، مدعی شد آموزه‌های مارکس و تئوری انقلابی او برای جوامع صنعتی مدرن کارایی ندارد و در چنین جوامعی، تحقق سوسیالیسم باید از طریق اصلاحات تدریجی متحقق گردد. به علاوه، او در کتاب معروف‌اش «پیش‌شرط‌های سوسیالیسم» (۲۷) (سال ۱۸۹۹) مدعی شد انقلاب نباید هدف باشد، بلکه این رفرم دائمی در شرایط کار و زیست انسان‌ها - به ویژه کارکنان - است، که باید هدف جنبش سوسیالیستی قرار گیرد. در واقع، تئوری برنشتاین یکی از پخته‌ترین نظریاتی است که حول «دموکراسی اقتصادی»، تعاونی‌کار و کنترل کارگری (به تعبیر سوسیالیسم دموکراسی امروزین) ارائه شده است. رُزا لوکزامبورگ نقد جالبی بر این تئوری دارد، که بخش‌هایی از آن را می‌خوانیم:

«سوسیالیسم برنشتاین، چشم‌انداز سهیم شدن کارگران در ثروت اجتماعی را به

کارگران وعده می‌دهد... اما چگونه؟ سوسیالیسم برنشتاین قرار است به کمک این دو وسیله متحقق شود: اتحادیه‌های کارگری - یا همان طور که برنشتاین خودش توصیف‌شان کرده، دموکراسی اقتصادی - و تعاونی‌ها. اولی قرار است به سود صنعتی خاتمه دهد و دومی جلوی سود تجاری را بگیرد. تعاونی‌ها، به ویژه تعاونی‌های تولیدی، یک آشکال پیوندی [با خصلت دوگانه] در درون کاپیتالیسم هستند، که می‌شود آن‌ها را به مثابه واحدهای کوچک تولید سوسیالیستی در درون مبادله‌ی کاپیتالیستی توصیف نمود. اما در اقتصاد کاپیتالیستی، مبادله بر تولید سلطه دارد. در نتیجه‌ی رقابت، پروسه‌ی تولید زیر سلطه‌ی کامل منافع سرمایه - که استثمار بی‌رحمانه است - در می‌آید و به شرط بقای موسسه‌ی اقتصادی بدل می‌شود. این سلطه‌ی سرمایه بر پروسه‌ی تولید، خود را به آشکال زیر بروز می‌دهد: کار تشدید می‌شود؛ بسته به موقعیت بازار، روز کاری بلندتر یا کوتاه‌تر می‌گردد؛ و بنا به ضرورت‌های بازار، [نیروی] کار یا به استخدام در می‌آید و یا [بیکار شده] و به خیابان برگردانده می‌شود. به عبارت دیگر، همه‌ی مندها به کار گرفته می‌شوند، تا موسسه‌ی اقتصادی [مورد نظر] قادر شود در برابر رقبایش در بازار دوام بیاورد. به این ترتیب، کارگرانی که یک تعاونی تولیدی تأسیس کرده‌اند، با ضرورتی رو در رو می‌شوند که با اداره‌ی خودشان [و تعاونی‌شان] بر اساس حداکثر باورمندی به پرنسپ‌هاشان در تناقض است. آن‌ها مجبور می‌شوند خودشان را به سوی ایفای نقش کارفرمای کاپیتالیست سوق دهند؛ تضادی که علت معمولی شکست تعاونی‌های تولیدی بی‌به حساب می‌آید، که یا به موسسات اقتصادی کاملاً کاپیتالیستی بدل می‌شوند و یا در صورت ادامه‌ی پیگیری منافع کارگران، منحل می‌گردند... استقرار تعاونی‌های تولید کننده‌گان در مقیاس وسیع، احتمالاً در وحله‌ی نخست، مستلزم عقب‌نشاندن بازار جهانی، تجزیه‌ی اقتصاد جهانی حاضر به حوزه‌های تولید و مبادله‌ی محلی و کوچک است؛ [که معنایش] بازگشت کاپیتالیسم بسیار توسعه یافته و جهان‌گستر عصر ما به اقتصاد بازرگانی قرون وسطی است... تعاونی‌ها و اتحادیه‌های کارگری در متحول

کردن وجه تولیدی کاپیتالیستی بالکل عاجزند... سوسیالیسم دموکراسی خواهان استقرار وجه تولیدی سوسیالیستی از طریق برانداختن وجه تولیدی کاپیتالیستی است. متد برنشتاین، برعکس، مبارزه علیه وجه توزیعی کاپیتالیستی است، آن هم به این امید که تدریجاً و به نحوی وجه تولیدی سوسیالیستی مستقر شود... این نوع از سوسیالیسم، که رابطه‌ی فقرا با اغنیا را به مثابه "اساس" سوسیالیسم، اصل تعاونی را به مثابه مضمون سوسیالیسم، و "عادلانه‌ترین شکل توزیع" را به مثابه هدف [سوسیالیسم] در نظر می‌گیرد و ایده‌ی عدالت را به مثابه تنها مشروعیت تاریخی به حساب می‌آورد، ۵۰ سال پیش به مراتب قدرت مندتر و آتشین‌تر توسط ویتلینگ (Weitling) مورد دفاع قرار گرفته بود.» (۲۸)

رُزا لوکزامبورگ خاطر نشان می‌کند، که اگر دریافت‌های ویتلینگ - علی‌رغم بی‌خبریش از سوسیالیسم انقلابی و آرای مارکس - دلیلی بر نبوغ این خیاط نابغه بود، رجعت برنشتاین به ویتلینگ، آن هم پس از آشنایی با ایده‌های مارکس، نشانی از فقدان نبوغ وی است!

در رابطه با این مستند تصویری هم می‌شود گفت، که «دموکراسی اقتصادی»، نه تنها حاصل نبوغ فکری و نوآوری سیاسی اساتید صاحب‌نامی چون نوآم چامسکی نیست، بلکه تصویری از ایده‌ی وصله پینه شده‌ی همان «خیاط نابغه» است، که بیش از ۲۰۰ سال پیش ارائه شد!

د: مارکس و اقتصاد تعاونی

در زمان حیات مارکس (و حتا پیش از آن)، بسیاری از سوسیالیست‌ها «ایده‌ی تعاونی‌های خودگردان» را تبلیغ می‌کردند که به تعبیر طرف‌داران امروزی‌شان، همان «کنترل کارگری» است. در آثار تبلیغی پرودون، اوون، فوریه، بلان و بوشز، خودگردانی کارگری جایگاه ویژه و برجسته‌ای داشت، که این امر برای مارکس پدیده‌ی آشنایی بود. کارگران عضو تعاونی، به طور اشتراکی مالک وسایل و ابزار تولید بودند، به طور جمعی کار می‌کردند و به شکل دموکراتیک، پروسه‌ی تولید را کنترل و اداره می‌نمودند. مارکس، در پیام‌اش به مناسبت آغاز به کار انترناسیونال اول (۱۸۶۴)، زیر بررسی پیامدهای شکست انقلاب ۱۸۴۸ نوشت:

«... یک پیروزی بزرگ تر هم وجود داشت،

که آن هم پیروزی اقتصاد سیاسی کار بر اقتصاد سیاسی مالکیت (۲۹) بود. راجع به جنبش تعاونی حرف می‌زنیم؛ به ویژه تعاونی‌های کارخانه، که با تلاش‌های بی‌پشتوانه‌ی چند دست‌جسور بر پا شدند. ارزش این تجربیات اجتماعی ارزش‌مند، قابل‌وصف نیست. آن‌ها با عمل - به جای حرف - نشان دادند، که تولید در مقیاس وسیع، و در انطباق با دستورالعمل‌های علم مدرن، می‌تواند بدون وجود طبقه‌ی بالادستانی که طبقه‌ی دستان کار را به استخدام می‌گیرند، نیز بچرخد. [باز نشان دادند که] برای به ثمر نشاندن [تولید]، ضرورتی وجود ندارد که وسایل کار - به مثابه وسایل سلطه و اخاذی، علیه شخص کارکن - به انحصار در آیند. [باز نشان

چرخ تولید را - آن هم در ابعاد وسیع و در تطابق با علم روز - بچرخاند. تا به این جای کار، ابداع حرفی از صدور دستورالعمل مکتبی نیست! نسخه‌ای برای آینده صادر نشده و از تشکیل تعاونی، به عنوان معبر گذار به رهایی و آزادی اردوی کار و بشریت، یاد نشده است! به علاوه، بحث بر سر این است که این تجربه در عمل نشان داد، که اقتصاد سیاسی مبتنی بر مالکیت خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید، در روند رشد نیروهای مولده، محکوم به فناست و مغلوب اراده، آگاهی و اشتیاق عمومی برای اجتماعی کردن کار خواهد شد. جالب این جاست که در ادامه‌ی همان پاراگراف بالا، مارکس می‌نویسد: «در انگلستان، بذر ایده‌ی سیستم تعاونی، توسط رابرت اوون کاشته شد.» یعنی کسی که

پرولتاریا و بورژوازی... پدید می‌آیند... نوشته‌های [اینان] دارای عناصر انتقادی هم هستند. آن‌ها بر همه‌ی بنیادهای جامعه‌ی موجود حمله می‌کنند. از این جهت، آن‌ها مصالح بسیار ارزنده‌ای را برای آگاهی پرولتاریا عرضه کرده‌اند. احکام اثباتی آن‌ها درباره‌ی جامعه‌ی آینده، برای مثال از میان بردن تضاد میان شهر و روستا، خانواده، ثروت‌اندوزی خصوصی، کار دست‌مزدی، اعلام هماهنگی اجتماعی، تبدیل دولت به فقط اداره‌کننده‌ی تولید، همگی این احکام ایشان، همانا بر برافتادن تضاد طبقاتی دلالت دارند که تازه دارد رشد خود را آغاز می‌کند؛ تضادی که آنان تنها در حالت ابتدایی بی‌شکل و نامعین می‌شناسنداش. برای همین، خود این احکام، هنوز جنبه‌ی تخیلی



دموکراسی، مانیفست کاپیتالیسم برای تثبیت مبانی جامعه‌ی طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید، کار مزدی، [سنت‌مار و... است] «حق برابر» و «یک رای دهنده، یک رای»، یک فریب‌عریان است! دموکراسی توطیه‌ی برای مشروعیت بخشیدن به مالکیت تضادهای طبقاتی و منافع طبقه‌ی بورژواست. آزادی و رهایی کار از یوغ سرمایه، در گرو برپیده شدن همان مناسباتی است که دموکراسی در صدد حفظ و مرأست‌شان است... «دموکراسی اقتصادی»، یک راه‌حل بورژوازی به منظور حفظ مناسبات کاپیتالیستی، گُند کردن مبارزه‌ی طبقاتی و منحرف کردن مسیر مبارزه برای سوسیالیسم [نقلابی] است.

دادند که] هم چون کار بردگی و هم چون کار سرف [رعیت]، کار اجاره‌ای [مزدی] یک شکل گذرا و پست است که سرنوشتی جز زوال ندارد، آن هنگام که کار متحدانه خود را توسط دست مشتاق، فکر منسجم و قلب شاد تثبیت کند.» (۳۰)

این نقل قول از مارکس کافیتست، تا طرف داران ایده‌ی تعاونی کار و کنترل محدود (نسبی) کارگری را متقاعد کند، که تلاش‌شان برای تبلیغ و تثبیت این گونه سبک کار به امضای مارکس رسیده است! غافل از آن که چنین نیست! مارکس در این جا تجربه‌ای را می‌ستاید، که به اردوی کار باوراند که بدون مالکیت انحصاری بر وسایل تولید، بدون کنترل و نظارت صاحبان ملک و سرمایه، و اساساً بدون حضور این طبقه، می‌تواند

مارکس، در سال ۱۸۴۸، در مانیفست حزب کمونیست، ایده‌ی سوسیالیستی‌اش را تخیلی معرفی کرد و آن را محصول دوره‌ی ابتدایی مبارزه‌ی پرولتاریا با بورژوازی خواند! برای مارکس، مفاهیم مُهر تاریخی و اقتصادی - اجتماعی - طبقاتی بر پیشانی دارند. هیچ چیز برای او سیاه یا سفید ابدی نیست. همه چیز در بطن شرایطی که محصول‌اش هستند، مورد تحلیل قرار می‌گیرند. در رابطه با سوسیالیسم تخیلی و ایده‌ی تعاونی نیز چنین بود. این ایده در دوره‌ی پاگیری و شکل‌پذیری نزاع کار - سرمایه، دستاوردهای خوبی داشت. از همین رو بود که مارکس در مانیفست، در رابطه با اوون و سایر اتوپیست‌ها نوشت: «... مکاتب... اُون Owen و غیره، در دوره‌ی اولیه و تکامل نیافته‌ی مبارزه میان

محض دارند.» (۳۱)

در واقع، ارزیابی نهایی مارکس از ایده‌ی تعاونی را باید در استدلال‌اش پیرامون مبارزه‌ی طبقاتی دریافت. او ضمن برشمردن همه‌ی نقاط مثبت ایده‌های مذکور و تقدیر از همه تلاش‌هایی که پیش‌قراولان سوسیالیسم تخیلی به خرج دادند، ایده و راه‌حل‌شان را در تطابق با روند رو به رشد مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌بیند. و از این روست، که تاکید می‌کند: «اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی، رابطه‌ای معکوس با تکامل اجتماعی دارد. به میزانی که مبارزه طبقاتی رشد می‌کند و شکل می‌گیرد، رویای ایستادن بر فراز این مبارزه و در افتادن خیالی با آن، اعتبار عملی و حقانیت نظریش را از آن می‌گیرد. پس اگر پایه‌گذاران این

مکاتب از بسیاری جهات انقلابی بودند، شاگردان شان همواره فرقه‌هایی ارتجاعی شده‌اند. اینان در برابر پیش روی تکامل تاریخی پرولتاریا، دودستی به نظریات کهنه‌ی استادان چسبیده‌اند. از این رو، با سماجت می‌کوشند مبارزه‌ی طبقاتی را دوباره گند کنند و تضادها را آشتی دهند... آن‌ها می‌خواهند وضع زندگی همه‌ی اعضای جامعه از جمله مرفه‌ترین‌ها را بهبود ببخشند. به این دلیل است، که پیوسته کل جامعه را بدون تفاوت، و البته طبقه‌ی حاکم را با ارجحیت، مخاطب قرار می‌دهند.» (همان جا)

مارکس بر تجارب عملی پیش گامان سوسیالیسم تخیلی ارزش گذاشت؛ چون با برپایی تعاونی‌های کار و جوامع مبتنی بر مالکیت جمعی و دموکراسی در عمل نشان دادند اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی انحصاری بر وسایل تولید، کار مزدی و سود، تنها آلترناتیو نیست. اما ضمن نقد اندیشه‌های خیرخواهانه و غیرطبقه‌ای آن‌ها، مارکس نقد اصلی‌اش را متوجه پیروان امروزی آن‌ها کرد، که:

«هنوز هم خواب آن را می‌بینند، که جامعه‌ی رویایی‌شان را از طریق آزمون پیاده کنند؛ فالانسترهای تک افتاده تاسیس کنند؛ هوم-گُلتی‌ها بسازند؛ یک ایکاری کوچک - قطع جیبی بیت‌المقدس - بر پا کنند. و برای ساختن همه‌ی این کاخ‌های رویایی، مجبورند از نوع دوستی قلب‌های بورژوازی و کیسه‌های پول‌شان مدد بخواهند. این‌ها اندک اندک به جرگه‌ی سوسیالیست‌های ارتجاعی یا محافظه‌کاری که در بالا شرح داده شد، تنزل می‌کنند...» (همان جا)

نقدهای مارکس به ایده‌ی سوسیالیست‌های تخیلی و تعاونی‌گرا، ابعاد دیگری هم دارد که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. (۳۲) اما پیش از بستن این بخش از بحث، نقل پاراگرافی از همان یادداشت افتتاحیه‌ی انترناسیونال اول، خالی از لطف نیست:

«... این تجربه... نشان داد، که... اگر کار تعاونی در حلقه‌ی باریک تلاش‌های گاه و بی‌گاهی و غیرجدی کارکنان [به منظور بهره‌برداری] خصوصی حبس نگه داشته شود، هرگز قادر نخواهد شد تا رشد هندسی منوپی [انحصارات] را متوقف کند، توده‌ها را آزاد سازد، یا حتا از بار مصایب آنان بکاهد.» (۳۳)

با استناد به آن چه که آمد، می‌شود نتیجه

گرفت، مارکس مبلغ ایده‌ی تعاونی‌یی که در آن کارگران (یا کارکنان) یک (یا چند) کارخانه، مالکیت، کنترل و مدیریت آن را خودشان در دست بگیرند، نبود. به همین خاطر، انرژئی و توانش را - هم چون سوسیالیست‌های اتوپیست - صرف احداث چنین مراکزی نکرد و این شیوه از کار را به منظور مبارزه با کاپیتالیسم انتخاب نمود! در عوض، اعلام کرد این سبک از کار با رشد نیروهای مولده و رشد تضادهای طبقاتی منطبق نیست، در صدد آشتی دادن تضادها و گند کردن مبارزه‌ی طبقاتی است و در نهایت، باری از دوش کارگران بر نمی‌دارد.

مارکس در ادامه‌ی پاراگراف فوق نوشت:

«برای رهایی کارگران صنعتی باید که کار تعاونی در ابعاد ملی گسترش پیدا کند و نتیجتاً با وسایل ملی تقویت گردد. با این حال، صاحبان زمین و سرمایه همیشه از امتیازات سیاسی خود به منظور حفظ و تداوم منوپی‌های اقتصادی‌شان سود خواهند جست... آن‌ها باز هم تلاش خواهند کرد، تا همه نوع موانع را بر سر راه رهایی کار قرار دهند... به این ترتیب، تسخیر قدرت سیاسی، بزرگ‌ترین وظیفه‌ی طبقات کارگر گردید.» (همان جا)

سفن پایانی

دموکراسی، مانیفست کاپیتالیسم برای تثبیت مبانی جامعه‌ی طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید، کار مزدی، استثمار و... است! «حق برابر» و «یک رای دهنده، یک رای»، آن هم در جامعه‌ای که فقدان سرمایه به معنی بی‌قدرتی محض و عدم برخورداری از حداقل‌هاست و داشتن سرمایه به معنی برخورداری فزاینده از قدرت و حداکثرهاست، یک فریب‌گریان است! دموکراسی، با هر پس‌وند و پیش‌وندی که حمل کند، توجیهی برای مشروعیت بخشیدن به مالکیت، تضادهای طبقاتی و منافع طبقه‌ی بورژواست. آزادی و رهایی کار از یوغ سرمایه، در گرو برچیده شدن همان مناسباتی است که دموکراسی در صدد حفظ و حراست‌شان است. به این معنا، «دموکراسی اقتصادی»، یک راه‌حل بورژوازی به منظور حفظ مناسبات کاپیتالیستی، گند کردن مبارزه‌ی طبقاتی و منحرف کردن مسیر مبارزه برای سوسیالیسم انقلابی است.

این نوشتار را با نقل قولی از ارنست مندل به پایان می‌بریم، که در مطلب بعدی با

نظرات اش بیش تر آشنا خواهید شد.

«بنابراین، مرکز ثقل مبارزه‌ی طبقاتی می‌رود تا از مشکلات مربوط به توزیع درآمد ملی به سمت مشکلات سازمان‌دهی کار و تولید و مسایل دیگری، که به عبارتی، روابط کاپیتالیستی خود تولید هستند، تغییر مکان دهد... "کار" دیگر مایل نیست به "سرمایه" اجازه دهد، که کنترل صنعت و اقتصاد را در اختیار داشته باشد؛ دیگر منطق اقتصاد کاپیتالیستی را که همان منطق سود است، نمی‌پذیرد؛ و در تلاش است، تا اقتصاد را بر اساس اصول کاملاً متفاوتی بازسازمان‌دهی کند، یعنی اصول سوسیالیستی‌یی که با منافع اش هم خوانی دارد. همه‌ی کاپیتالیست‌های باهوش از شورش غریزی کارگران علیه مناسبات تولید [کاپیتالیستی]، که تهدیدی علیه گلیه‌ی رژیم‌های [سیاسی] شان است، بخوبی آگاهند. به علاوه، درک می‌کنند که اگر این شورش با تبلیغ، تهییج و اقدام پیش‌گام انقلابی حول «کنترل کارگری» تلفیق شود، بقای سیستم را به خطر خواهد انداخت. بنابراین، کاپیتالیست‌ها به کمک بوروکراسی اتحادیه‌ی کارگری تلاش می‌کنند، تا این شورش را به سمت هم‌کاری طبقاتی و به دور از تقابل طبقاتی هدایت و منحرف کنند. این، آن هدفی است که تبلیغات برای ایده‌ی "مشارکت" (Mitbestimmung)، "مدیریت شراکتی" و غیره دنبال می‌کنند؛ تبلیغاتی که امروزه توسط گروه‌های بزرگ بورژوازی - در اروپا - به پیش برده می‌شوند (و مسلماً فردا در ژاپن و آمریکای شمالی).» (ارنست مندل (۱۹۷۳) (۳۴))

پانویس‌ها:

۱- گفته می‌شود کتاب سیسموندی (Jean Charles Léonard Simonde de Sismondi) چند سال پس از انتشار چاپ دومش (۱۸۲۷) به ایران رسید و بخش‌هایی از جلد اول آن توسط مردی به نام ژول ریشارد (متولد ژنو که پس از مسلمان شدن، نام‌اش را به رضا ریشارد تغییر داد) که ساکن ایران بود، تحت عنوان «اکنونومی پلتیک، آداب مملکت‌داری» به فارسی ترجمه شد. این کتاب بعدها به کوشش ناصر پاکدامن توسط نشر نی (۱۳۸۶) ادیت و بازچاپ شد.

۲- دیدن این ویدئوی آموزشی برای کسب



آگاهی بیش تر راجع به سوسیالیسم صنفی می تواند مفید باشد.

Understanding Guild Socialism - Origin & Development

www.youtube.com/watch?v=E27GFopNaj4

۳- طرح ها و پروژه های مختلفی برای متحقق کردن دموکراسی اقتصادی وجود دارد. یکی از آنان، اقتصاد مشارکتی یا سوسیالیسم بازار (Participatory economics) است. از این پروژه های اقتصادی، به عنوان «پارکون» هم در متن های فارسی استفاده شده، که همان parecon است که در اصطلاح انگلیسی مخفف Participatory economics می باشد.

۴- علاقه مندان به مطالعه ی بیش تر و دقیق تر می توانند به مقاله ی تحقیقی «منابع ایدئولوژیکی دموکراسی اقتصادی و تکامل تاریخی آن» مراجعه کنند.

IDEOLOGICAL SOURCES OF THE ECONOMIC DEMOCRACY AND ITS HISTORICAL DEVELOPMENT, MARIÁN SEKERÁK

www.magnanimitas.cz/ADALTA/0202/papers/A_sekerak.pdf

۵- برای مثال، دیوید شویکارت (David Schweickart)، استاد فلسفه ی دانش گاه لویولای شیکاگو است. او که از نظریه پردازان و صاحب نظران «دموکراسی اقتصادی» است، در سال ۱۹۸۰ کتابی نوشت به نام «کاپیتالیسم یا کنترل کارگری؟» که در آن دموکراسی اقتصادی به کرات معادل کنترل کارگری معرفی شده است.

www.goodreads.com/book/show/1108441.Capitalism_or_Worker_Control_

۶- برای آشنایی با نظرات دیوید شویکارت می توانید این ویدئو کلیپ را ببینید:

www.youtube.com/watch?v=HW1Pk3uvU-s

یکی از مقالات او به همت ب-کیوان ترجمه شده، که در دست رس هست: «دموکراسی اقتصادی، سوسیالیسم واقعی و تحقق پذیر» http://negareh.de/falsafi/keyvan_DemikrasiEghtesadi.htm

۷- از علاقه مندان به این موضوع دعوت می کنیم به گزارش مستند دیگری، که در سال ۲۰۰۴ توسط نوآمی کلین (نویسنده ی «دکترین شوک») و ناوی لوئیس، با نام (The

Take)، تهیه شده و به اشغال مراکز مختلف توسط کارکنان و کارگران آرژانتین اختصاص دارد نیز مراجعه کنند.

<https://www.youtube.com/watch?v=cOCsfEYqsYs>

در سال ۲۰۰۳، یکی از جدیدترین و پُرآوازه ترین حرکت کارگران، به منظور تصرف و کنترل مراکز کار، در آرژانتین آزموده شد. در فاصله ی چند سال، بیش از ۲۰۰ محل کار (اعم از کارخانه، کارگاه، هتل، بیمارستان و...)، با شعار «اشتغال، مقاومت، تولید»، اشغال شدند. شاغلین این مراکز که تنها ۱۵۰۰۰ نفر (در مقایسه با جمعیت حدود ۳۸ میلیونی آرژانتین) بودند، سریعاً هم بستگی بیکاران و سایر گروه های اجتماعی را جلب نمودند و جنبش نسبتاً مطرحی را به راه انداختند. مصاحبه ها و بحث های جالبی هم در این رابطه در یوتیوب هست، که توجه علاقه مندان را به دیدن آن ها جلب می کنیم:

– کنترل کارگری از بوئنوس آیرس تا شیکاگو www.youtube.com/watch?v=cZHdjB29jxM

– این همه چیز را تغییر می دهد www.youtube.com/watch?v=dhJA7HCPHDA

– از اشغال کارخانه تا کنترل کارگری www.youtube.com/watch?v=B-avJSt_ehl

– اشغال کارخانه ها و کنترل کارگری در ونزوئلا

www.youtube.com/watch?v=vOa62skZy54

– خودسازمان دهی در یونان www.youtube.com/watch?v=pK_Zsa2EAqA

و خودگردانی کارگری در جریان انقلاب اسپانیا

www.youtube.com/watch?v=6-tOS-rfHMbc

۸- لینک دست رسی به ویدئو کلیپ به زبان سوئدی:

www.youtube.com/watch?v=ruOylJHsYg

یا با زیرنویس انگلیسی: www.youtube.com/watch?v=ZfaFriFAz1k

این مستند، کاری است از: Patrik Witkowsky, Jesper Lundgren, Andre Nyström, Nils Sätström

۹- LO (برگرفته از Landsorganisationen)، تشکل سراسری و کشوری اتحادیه های کارکنان سوئد است. این تشکل در سال ۱۸۹۸ تشکیل شد و هم اکنون ۱۴ اتحادیه را در عضویت دارد، که مجموعاً حدود ۱.۵ میلیون کارکن را شامل می شود. در سال ۱۹۱۰، سندیکالیست ها از این سازمان بیرون رفتند و SAC یا Sveriges Arbetares Centralorganisation) را تاسیس نمودند. این سازمان و به ویژه الیت رهبری آن (با درآمدهای نجومی!) نه تنها در عمل حافظ منافع کارکنان نیستند، بلکه در عمل دائماً در بندوبست با کارفرمایان و صاحبان قدرت و ثروت هستند، که هر از گاه گوشه ای از آن ها در مدیای سوئد بازتاب می یابد.

۱۰- برای کسب اطلاع بیش تر به واژه ی «انحصار چندتایی» را در ویکیپدیای فارسی جست و جو کنید.

۱۱- «نشر بیدار» در معرفی اقتصاد مشارکتی، جزوه ی مفصلی تهیه کرده که قابل دست رس است.

www.nashrebidar.com/gunagun/pdf/albrtasli.pdf

به انضمام مقالاتی از مایکل آلبرت و روبین هائل و دیگران. به علاوه، کتابی به نام «مدل های سوسیالیسم مشارکتی» انتشار داده، که علاقه مندان می توانند به آن ها مراجعه کنند.

۱۲- در تعریف دموکراسی، معمولاً به یونان باستان ارجاع داده می شود؛ آن هم جامعه ای که در آن برده داری آزاد بود و بردگان و زنان از هر گونه حقوق سیاسی بی بهره بودند و شهروند به حساب نمی آمدند!

۱۳- بعضی از صاحب نظران -از جمله ویلیام رابینسون- معتقدند کاپیتالیسم عصر حاضر، در حال تاسیس دولت جهانی است که در آن نه تنها از دموکراسی خبری نیست، بلکه بنیادش بر دیکتاتوری فاشیستی مبتنی است. برای آگاهی بیش تر، به دو مقاله از ویلیام رابینسون مراجعه کنید: «بحران انباشت و دولت پلیسی جهانی» و «شورش جهانی ضدحکومتی: هرج و مرج بعدی؟»

۱۴- Deterring Democracy (۲۰۰۶) Noam Chomsky، این کتاب تحت عنوان «دموکراسی بازدارنده»، توسط غلامرضا تاجیک به فارسی برگردانده شده است.

۱۵- اشکان سلطانی (Ashkan Soltani) با مقاله ی افشاگرانه اش، که در دهم دسامبر ۲۰۱۳ در «واشینگتن پست» به چاپ رسید،



معروفیت پیدا کرد. NSA uses Google cookies to pinpoint targets for hacking جهت کسب اطلاعات بیش تر می توانید به مصاحبه «امی گودمن» در Democracy Now با اشکان و نیز صفحه ی شخصی خود وی مراجعه کنید.

۱۶- از کنوانسیون حقوق کودک ترجمه های مختلفی در دست رس است، که بعضی به عمد دست کاری شده اند. برای دست رسی به متن فارسی قابل اعتماد، به بخش فارسی «مرکز خبری سازمان ملل متحد» مراجعه کنید. www.unic-ir.org/hr/convention-child.htm

۱۷- جمهوری اسلامی ایران بر اساس ماده ی واحده ی سال ۱۳۷۲، این پیمان نامه را به صورت مشروط پذیرفت. جهت اطلاع از این شروط به «کنوانسیون حقوق کودک و بهره وری از آن در حقوق داخلی ایران»، نوشته ی سوسن بلیغ و دیگران از انتشارات دانش کده ی حقوق و علوم سیاسی دانش گاه تهران، ۱۳۸۳، صفحات ۶۵-۱۱۶ مراجعه کنید.

۱۸- گزارش سالانه ۲۰۱۸ www.savethechildren.org/content/dam/global/reports/2018-end-of-childhood-report.pdf

۱۹- مارکس-انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»، فصل ۱، بورژواها و پرولترها، ترجمه ی شهاب برهان.

۲۰- گزارش «دویچه وله»: «در مرغ داری های آمریکا، کارگران مجاز به رفتن به توال نیستند.»

۲۱- داده های آماری نشان می دهند تقریباً همه ی ثروت دنیا در انحصار یک درصدی های جامعه قرار دارد (گزارش بی.بی.سی، ۲۰۱۸). تازه از سال ۲۰۱۶ به این طرف، سهم یک درصدی های ثروت مند جهان، از سهمی که ۵۰ درصد مردم گره ی زمین (نیمی از جمعیت جهان) از ثروت موجود در جهان می برند بیش تر و بیش تر شده است. این سهم بری فاحش از ثروت، در سایه ی رشد انحصارات امکان پذیر گردیده است. (منبع «آکسفوم»)

۲۲- مارکس، «درباره ی مساله ی یهود»، جمله ی پایانی فصل اول، ترجمه ی ع. افق.

۲۳- مارکس، «کاپیتال»، جلد سوم، فصل چهل و هشتم، ترجمه ی حسن مرتضوی، صفحه ی ۸۳۲: «آزادی در این سپهر [تولید مادی] فقط می تواند در این باشد که انسان اجتماعی شده، تولید کننده گان هم بسته، سوخت و ساز

انسانی با طبیعت را به شیوه ای عقلایی اداره کنند، به جای این که مغلوب آن، هم چون نیرویی لجام گسیخته، باشند، آن را به مهار مشترک شان بکشند؛ با صرف کم ترین نیرو و در شایسته ترین و درخورترین شرایط برای سرشت انسانی خود تحقق بخشند.»

۲۴- منظور از «ناتوانی در برداشتن قدم های بدوی برای رهایی کار»، همان مفهومی است که مارکس در توصیف کمون پاریس به کار برد: «کمون رهایی کار را، که هدف والای آن است، با از میان بردن کار غیرمولد و مخرب انگل های دولتی؛ با قطع کردن سرچشمه هایی که سهم عظیمی از تولید اجتماعی را فدای سیر کردن هیولای دولت می کند، از یک طرف، و از طرف دیگر، از طریق اداره ی واقعی امور محلی و کشوری، با حقوق هایی برابر دست مزد کارگران، آغاز می کند. بنابراین، کمون در بدو امر با یک صرفه جویی عظیم، با فرم های اقتصادی هم راه با تحولات سیاسی، آغاز به کار می کند.» (مارکس، پیش نویس اول جنگ داخلی در فرانسه، ترجمه ی فرهاد نیکو).

<http://marxengels.public-archive.net/fa/ME1511fa.html>

۲۵- از نامه ی انگلس به خوزه مزا، ۱۸۹۱، به نقل از «فقر فلسفه»، نوشته ی مارکس، مترجم ؟، صفحه ی ۲۷.

www.marxists.org/farsi/archive/marx/works/1847/faghr-falsafeh.pdf

۲۶- Eduard Bernstein, Evolutionary Socialism (۱۸۹۹)، از آن جا که رفرمیسم امروز جنبه ی ناسزا پیدا کرده است، سوسیال-رفرمیست ها بیش تر ترجیح می دهند خود را اولوشونیست بخوانند! و مباحثات مرتبط به «رفرم یا انقلاب» را تحت عنوان «اؤلوسیون یا رؤلوسیون» (Evolution or Revolution) به پیش ببرند. دلیل انتخاب این کلمه، در واقع به عنوان این کتاب برمی گردد.

۲۷- «پیش شرط های سوسیالیسم» Bernstein: The Preconditions of Socialism

۲۸- Rosa Luxemburg, Reform or Revolution, Part II, Chapter VII, Co-operatives, Unions, Democracy www.marxists.org/archive/luxemburg/1900/reform-revolution/ch07.htm

۲۹- پراپرتی (Property) اسم عام هر آن چیزی است، که فرد می تواند مالک اش باشد؛ مثل مال، ملک، ثروت، قابلمه، مسواک، حتا قد، وزن و امثالهم. اما در بحث اقتصادی، منظور از پراپرتی، ملک است؛ آن هم ملکی که از قبل آن سوڈی عاید صاحب اش می شود. استفاده از «مالکیت» در ترجمه، نه تنها نادرست است، بلکه می تواند این شبهه را ایجاد کند که کمونیست ها با مالکیت خصوصی مخالفتند. یعنی گویا کسی حق ندارد مسواک خصوصی هم داشته باشد!

۳۰- Inaugural Address of the International Working Men's Association, 1864 www.marxists.org/archive/marx/works/1864/10/27.htm

۳۱- مارکس-انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»، ترجمه ی شهاب برهان، زیرفصل ۳- «سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-تخیلی». ۳۲- از جمله: «ابداع کنندگان این مکتب... در جانب پرولتاریا هیچ ابتکار عمل تاریخی و هیچ جنبش سیاسی متعلق به او را مشاهده نمی کنند»، «رشد تضاد طبقاتی با رشد صنعت» را در نمی یابند، «شرایط مادی رهایی پرولتاریا را نیز در برابر خود نمی بینند»، «هر اقدام سیاسی و به خصوص انقلابی را رد می کنند. آنان می خواهند از راه های مسالمت جویانه به هدف های خود برسند» و الی آخر. (نقل قول ها از مانیفست)

۳۳- Inaugural Address of the International Working Men's Association

۳۴- Ernest Mandel, Workers' Control and Workers' Councils

www.marxists.org/archive/mandel/1973/xx/wcwc.html * * *

